

بررسی ترکیبات ابهام‌زا در اشعار نظامی و بیدل

ولی‌علی‌منش

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

خداپخش اسداللهی^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

شکرالله پورالخاص

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

(از ص ۱۱۱ تا ۱۲۹)

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۹/۰۳، تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۲۴

چکیده

نظامی گنجوی و بیدل دهلوی، دو شاعر برجسته سده ششم و دوازدهم هستند که به نوآوری مشهورند. در سطح زبان اشعار این دو شاعر، عناصر متعدد ابهام‌زا دیده می‌شود. یکی از مهم‌ترین این عناصر، «ترکیبات ابهام‌زا» است. ترکیبات ابهام‌زا، واژه‌های مرکبی هستند که از هم‌نشینی دو یا سه تکواژ تشکیل می‌شوند و در محور افقی زبان به صورت یک واحد معنایی عمل می‌کنند. بیشتر پژوهشگران، ساخت ترکیبات ابهام‌زا و خاص را در انحصار شاعران سبک هندی می‌دانند. در این مقاله، ترکیبات ابهام‌زا و خاص نظامی با ترکیبات ابهام‌زای بیدل، مقایسه و بررسی شده‌است. برای تحلیل ساختار و بیان معنی ترکیبات ابهام‌زا، این ترکیبات با توجه به «هسته معنایی» و «روابط نحوی» ترکیب بررسی شده‌اند. هدف مقاله، نشان دادن وجود ترکیبات ابهام‌زا در دو دوره ادبی متفاوت و رفع ابهام این نوع ترکیبات است. نتیجه پژوهش بیانگر آن است که بسیاری از ترکیبات ابهام‌زا، در ژرف‌ساخت یک جمله کامل با روابط نحوی و معنایی هستند و همچنین ساخت ترکیبات خاص و ابهام‌زا منحصر به بیدل و شاعران سبک هندی نیست.

واژه‌های کلیدی: نظامی، بیدل، سبک هندی، ترکیبات ابهام‌زا، ترکیبات برون‌مرکز، ترکیبات درون‌مرکز، روابط نحوی.

۱. مقدمه

در قرن ششم، چندین شاعر باعث دگرگونی شعر فارسی شده‌اند. یکی از این شاعران، نظامی گنجوی است. نظامی، هم در محتوا و هم در فرم و زبان شعر، تحول ایجاد کرد. این تغییرات در سطح زبان اشعار او نمود بارزتری دارند. «نظامی در لفظ و معنی و موضوع، مبتکر است و طراوت و تازگی در کلام او موج می‌زند؛ همین سبک تازه سبب شده‌است که او را "مطرزی" (دارای طرز نو و غریب) بنامند» (نظامی، ۱۳۸۳: ۱۰). بیدل دهلوی نیز یکی از شاعران ممتاز اواخر دوره سبک هندی است که اشعارش به تعقید و دشواری معروف است. «تلاش بیدل همه این است که با زبان هندی، مفاهیم عراقی را عرضه کند. پرواضح است آن‌هنگام که مفاهیم عمیق عرفانی و دریافت‌های مه‌آلود انسان از جهان هستی و آفریننده آن، با بخشی پیچیده از زبان سبک هندی در هم بیامیزد، حاصل کار، شعری دیرآشنا خواهد بود» (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۵). در سطح زبان اشعار نظامی و بیدل، عناصر متعددی وجود دارد که باعث غموض و پیچیدگی زبان شده‌است. یکی از مهم‌ترین این عناصر، «ترکیبات ابهام‌زا» است که در جای‌جای اشعار این دو شاعر دیده می‌شود.

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «ترکیبات ابهام‌زا در اشعار نظامی و بیدل، چه نوع ساختاری دارند؟» و «آیا ترکیبات ابهام‌زا، بنا به گفته بیشتر محققان، منحصر به اشعار بیدل دهلوی و به تبع او سبک هندی است؟».

روش پژوهش بدین‌گونه است که ترکیبات ابهام‌زا نخست با توجه به «هسته معنایی ترکیب» در دو گروه «ترکیبات برون‌مرکز» و «ترکیبات درون‌مرکز» طبقه‌بندی می‌شوند، سپس براساس «روابط نحوی ترکیب»، جمله‌های زیربنایی که در ژرف‌ساخت ترکیبات وجود دارد، نشان داده می‌شود.

هدف پژوهش این است که بخشی از پیچیدگی زبان اشعار نظامی و بیدل با بررسی علمی ترکیبات ابهام‌زا، رفع شود. همچنین ساخت ترکیبات ابهام‌زا در قرن ششم - یعنی چهار سده پیش از ایجاد این نوع ترکیبات در اشعار بیدل و شاعران سبک هندی - نشان داده شود.

۱-۱. پیشینه پژوهش

شفیعی کدکنی در کتاب *شاعر آینه‌ها*، در بررسی شعر بیدل، بدون اینکه قصد ژرف‌نگری داشته باشد، تعدادی از ترکیبات خاص ابهام‌زای بیدل را ذکر کرده‌است. در کتاب *کلید* در باز نیز خیلی مختصر به ترکیبات بیدل اشاره شده‌است. در مقاله «هنجارگریزی در خمسه

نظامی»، در یک بخش به نام «ابداع واژگان مرکب»، بدون هیچ توضیحی، فقط چند مورد از این ترکیبات نام برده شده‌است. در مقاله «ترکیب‌سازی‌های واژگانی در پنج گنج نظامی»، انواع ترکیب‌های ونددار و شبه‌ونددار و... ذکر شده و در یک بخش به بعضی از ترکیبات ابهام‌زا اشاره رفته و به بیان معنی بعضی از آن‌ها پرداخته شده‌است.

۲. چهارچوب تحقیق

۲-۱. ترکیبات ابهام‌زا

در زبان اشعار نظامی و بیدل، انواع ترکیبات ادبی (تشبیهی، استعاری، کنایه...) هست که سبب برجستگی زبان شده‌است. در کنار این ترکیبات، یک نوع ترکیباتی وجود دارد که درک معنی را دشوار کرده‌است؛ ترکیباتی مانند «فلک‌طرح»، «مفردرو»، «اندیشه‌رفتار» در اشعار نظامی، و ترکیباتی مثل «جنون‌انتظار»، «حیایگان»، «حیرت‌نگاه» در اشعار بیدل، ترکیباتی هستند که منجر به آشنایی‌زدایی و غموض زبان شده‌اند. این نوع ترکیبات، به ترکیبات خاص و ابهام‌زا معروف‌اند. ترکیبات ابهام‌زا از نظر ساخت، ترکیباتی‌اند که از هم‌نشینی چندین تکواژ (واژگانی یا واژگانی - دستوری) به وجود آمده‌اند. این تکواژها بدون هیچ‌گونه رابطه‌ی ظاهری، در کنار هم می‌نشینند و واژه‌های مرکبی می‌سازند که در محور افقی زبان به صورت یک واحد معنایی عمل می‌کنند. بیشتر پژوهشگران، این نوع ترکیبات را که در زبان شعر سبک هندی به ترکیبات خاص معروف هستند، به سبک هندی منحصر می‌دانند (کاظمی، ۱۳۸۷: ۱۱۶). شفیعی کدکنی (۱۳۶۶: ۶۴) درباره‌ی ساخت ترکیب در سبک هندی می‌گوید:

زبان فارسی در میان زبان‌های جهان، به لحاظ امکان ساختن ترکیب، چنان‌که زبان‌شناسان می‌گویند، در ردیف نیرومندترین و بااستعدادترین زبان‌هاست و مسئله‌ی ساخت ترکیبات خاص، یکی از مسائلی است که هر شاعری در هر دوره‌ای در راه آن - هرچند اندک - کوشش کرده‌است، اما شاعران فارسی‌زبان در قدرت ترکیب‌سازی یا در توجه به ترکیب‌سازی یکسان نیستند... در سبک هندی بالا بودن بسامد ترکیب، خود یک عامل سبک‌شناسی است.

وی در بررسی ترکیبات خاص در شعر بیدل، ترکیباتی مانند استغنانگاه، حیایگان، تپش‌ایجاد، حیرت‌صدا... را نمونه‌هایی از ترکیبات خاص دانسته و می‌گوید: «بحث ما در اینجا بر سر نوع ترکیب‌هایی است که بیدل ساخته و این ترکیب‌ها از نوع تجارب شاعران قبل از او نیست» (همان: ۶۵). «یکی از سویه‌های مهم در آشنایی‌زدایی، "غرابت زبانی" است» (احمدی، ۱۳۸۰: ۴۹). ترکیبات ابهام‌زا نیز با غرابت زبانی، منجر به آشنایی‌زدایی می‌شوند.

۲-۲. هسته معنایی ترکیب (*semantic core*)

زبان‌شناسان، برخلاف دستورنویسان سنتی، در تقسیم و طبقه‌بندی ترکیب، نظر متفاوتی دارند. آنها از یک دیدگاه، ترکیبات را از نظر «هسته معنایی» بررسی می‌کنند. براساس این نظریه، ترکیبات موجود در زبان با توجه به رابطه‌های معنایی (*semantic relations*) به دو گروه ترکیبات «درون مرکز» (*endocentric compounds*) و ترکیبات «برون مرکز» (*exocentric compounds*) تقسیم می‌شود. ترکیبات درون مرکز ترکیباتی هستند که «هسته معنایی‌شان درون واژه مرکب قرار دارد و به بیان ساده‌تر، یکی از اجزای آن، هسته معنایی و اجزای دیگر، توصیف‌گر آن محسوب می‌شوند» (افراشی، ۱۳۹۱: ۸۶) مانند «آب‌لیمو» و «دندان‌پزشک». در نمونه اول، هسته معنایی ترکیب در کلمه «آب»، و در نمونه دوم هسته معنایی در کلمه «پزشک» قرار دارد. ترکیبات برون مرکز، ترکیباتی هستند که «هسته معنایی‌شان درون واژه مرکب قرار ندارد. به بیان ساده‌تر، اجزای این نوع ترکیب‌ها در خدمت توصیف مفهومی بیرونی قرار دارند» (همان: ۸۷). به عبارت دیگر، «برون مرکز، واژه مرکبی است که معنای کل آن در شمول هیچ‌یک از عناصر سازنده‌اش قرار ندارد» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۲۵) مانند: «قدبلند» و «تهی‌دست». در هر دو مثال، هسته معنایی ترکیب که «انسان» و «شخص» و... است، در خارج از ترکیب قرار دارد. «به صورت‌هایی از این واژه‌های مرکب که از راه عمل گشتار حذف، یک سازه پایه از ژرف‌ساخت آنها حذف و معنای سازه حذف‌شده به روساخت می‌رسد، در اصطلاح زبان‌شناسی، برون مرکز می‌گویند» (مستأجر حقیقی، ۱۳۶۹: ۲۵۴). ترکیبات برون مرکز در دستورهای سنتی جزو «صفت‌های بیانی مرکب» محسوب شده‌اند (لازار، ۱۳۸۴: ۳۰۹).

۳-۲. روابط نحوی ترکیب (*syntactic relations*)

زبان‌شناسی زایاگشتاری، یکی از مکاتبی است که از دل نظریه‌های جدید فردینان دوسوسور بیرون آمد. نوام چامسکی در سال ۱۹۷۵ میلادی با انتشار کتاب *ساخت‌های نحوی* نظریه زایاگشتاری را مطرح ساخت. این نظریه به کشف روابط پنهانی‌ای می‌پردازد که در زیربنا و ژرف‌ساخت جمله‌های عینی و روبنایی دارد. براساس نظریه زایاگشتاری، هر جمله دو نوع ساخت دارد؛ یکی روساخت (*surface structure*) و دیگری ژرف‌ساخت (*deep structure*). ژرف‌ساخت تعیین‌کننده روابط نحوی و معنایی اجزای جمله است و روساخت شکل خارجی جمله را نشان می‌دهد. ژرف‌ساخت جمله با تعدادی قاعده که به

آن «قواعد گشتاری» می‌گویند، به روساخت تبدیل می‌شود. این قواعد عبارت‌اند از: حذف (*deletion*)، جابه‌جایی (*displacement*)، جانشینی (*adjunction*)، افزایش (*substitution*). به عمل تبدیل ژرف‌ساخت به روساخت، «گشتار» می‌گویند. در هر جمله، گشتار می‌تواند از طریق یک یا چند قاعده گشتاری صورت بگیرد. یکی از حوزه‌های بررسی اجزای جمله در زبان‌شناسی زبانی گشتاری، «ترکیب» است. بر پایه نظریه زبانی گشتاری «واژه‌های مرکب، دارای یک زنجیره ژرف‌ساختی است که این ژرف‌ساخت می‌تواند دارای عناصر یک جمله کامل باشد که اجزای سازنده آن واژه مرکب، دارای روابط دستوری جمله زیرساختی مربوط به خود است» (مستاجر حقیقی، ۱۳۶۹: ۲۴۸). در ترکیب، هر یک از اجزا با یکدیگر در ژرف‌ساخت، رابطه نحوی دارند؛ یعنی واژه [ترکیب که معادل یک واژه بسیط است] در واقع براساس جمله پایه ساخته شده و بخشی از واژه ساخته شده، در جمله پایه از نقشی نحوی برخوردار است. به عبارت دیگر، این واژه‌ها در اصل جمله‌هایی بوده‌اند که به صورت واژه درآمده‌اند. در این نوع ترکیب، عناصر واژه با هم رابطه‌ای نحوی دارند؛ یعنی اگر برای هر کدام از آن‌ها «جمله‌ای زیرساختی» تصور کنیم، خواهیم دید که بخشی از واژه‌های ما در آن جمله، نقش نحوی دارد (محمودی بختیاری، ۱۳۸۹: ۳۳). «جمله کوچک‌ترین واحد زبانی است» (شفایی، ۱۳۶۳: ۱۵۹). در ژرف‌ساخت ترکیبات، هر یک از جمله‌های زیرین نیز یک واحد زبانی به حساب می‌آیند.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. ترکیبات برون‌مرکز

۳-۱-۱. ترکیب اسنادی

در ترکیب اسنادی، بین اجزای ترکیب در ژرف‌ساخت، رابطه اسنادی وجود دارد. یک جزء از ترکیب «مسندالیه» و جزء دیگر «مسند» است. انواع ترکیبات اسنادی عبارت‌اند از:

۳-۱-۱-۱. ترکیب اسنادی صفتی

این نوع از ترکیبات از هم‌نشینی «اسم» و «صفت» به وجود می‌آیند. صفت، چه ساده و چه مقلوب، همواره نقش «مسند» دارد و اسم نقش «مسندالیه»:

– صفت (مسند) با اسم (مسندالیه)

چو آن دشتبانان شوریده‌راه شنیدند یک‌یک سخن‌های شاه

(نظامی، ۱۳۷۸: ۷۷۲)

دشتبانان شوریده‌راه: «راه» به معنی سیره، روش، خلق‌و‌خو، رفتار است و «شوریده» به معنی آشفته، درهم، تیره، ناخوشایند. دشتبانان شوریده‌راه، یعنی دشتبانانی که خلق‌و‌خو و رفتارشان نامناسب و ناخوشایند است.

کلامم اختیاری نیست در عرض اثر بیدل دل از بس ناله شد سازِ نفس را ترصدا کردم
(بیدل، ۱۳۶۶: ۵۶۳/۲)

ترصدا: چیزی که صدایش تر (گیرا و دل‌نشین) است. این ترکیب در اینجا صفت برای ساز نفس است.

نیز ترکیباتی مانند تمام‌حرف: کسی که حرف (سخن) او تمام (کامل) است؛ یعنی کسی که سخنش کامل و رساست (نظامی، ۱۳۷۸: ۲۹۹). خضردامن: کسی که دامن (مجازاً: آغوش) او خضر (نرم و دلپذیر) است (همان: ۳۹۱). تیزدولت: کسی که دولت (بخت و اقبال) او تیز (تند و گذرا و سریع) است؛ یعنی کسی که بهره کمی از بخت دارد (همان: ۱۵۹). پیش‌وجود و پیش‌بقا: کسی که وجود او پیش (بیش‌تر از همه موجودات) و بقا (زندگی و وجود) او بیش (بیشتر از همه مخلوقات) است (همان: ۱). بالغ‌نظر: کسی که نظر (بصیرت و درک و بینش) او بالغ (کامل) است؛ یعنی شخص آگاه و فهیم (همان: ۱۶). بنای مستقیم‌اساس: بنایی که اساس (شالوده و پایه) آن مستقیم (راست و بدون کجی) است (بیدل، ۱۳۶۶: ۲۸۹/۱). نگه‌رفته‌آب: نگاه (چشمی) که آب (اشک) آن رفته (تمام شده و خشک) است (همان: ۱۱۰/۱). حسن‌یکتایی پریشان‌جلوه: حسن‌یکتایی (خداوند یکتای سراسر حسن) که جلوه (تجلی) او پریشان (آشفته‌کننده) است (همان: ۵۷۲/۱).

- اسم (مسندالیه) با صفت (مسند)

چنان دید دارای دولت‌صواب که لشکر بجنبند چو دریای آب
(نظامی، ۱۳۷۸: ۶۶۷)

دارای دولت‌صواب: دارایی که دولت (بخت و کامرانی) او صواب (ثابت و مسلم) است؛ یعنی دارای پیروز و خوشبخت.

تا نفس داری به بزم سینه‌صافان نگذری ای به جرئت متهم آینه در چنگ است آب
(بیدل، ۱۳۶۶: ۵۰۰/۱)

سینه‌صافان: کسانی که سینه (مجازاً: دل) آن‌ها صاف است.

نیز ترکیباتی مانند شکارشگفت: کسی که شکار کردنش شگفت و عجیب است؛ یعنی

کسی که ماهرانه شکار می‌کند (نظامی، ۱۳۷۸: ۴۶۷). کیوان علم‌سیاه: کیوانی که علمش سیاه است. این ترکیب، کنایه از سیاه بودن سیاره کیوان است (همان: ۳۰۰). بنای بنیاد محفوظ: بنایی که بنیادش محفوظ است (بیدل، ۱۳۶۶: ۲۹۹/۱).

۳-۱-۲. ترکیب اسنادی اسمی

این ترکیب، از هم‌نشینی «اسم» با «اسم» تشکیل می‌شود. ترکیب اسنادی اسمی در زنجیره ژرف ساخت، دو نوع ساختار دارد؛ یا به صورت اسمی ساده است یا به صورت اسمی تشبیهی.

الف. ترکیب اسنادی اسمی ساده

در این ترکیب، اسم اول همواره نقش «مسند» و اسم دوم نقش «مسندالیه» دارد.

– اسم (مسند) با اسم (مسندالیه)

غمِ روزی خورد هر کس به تقدیر چو من غم‌روزی افتادم، چه تدبیر؟

(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۷۴)

غم‌روزی: کسی که روزی‌اش غم است؛ یعنی کسی که پیوسته در غم و غصه به سر

می‌برد.

بیدل! از حال دل کلفت‌نصیب ما مپرس وای بر آینه‌ای کان را نفس روشنگر است

(بیدل، ۱۳۶۶: ۵۸۰/۱)

دل کلفت‌نصیب: دلی که نصیب (بهره) آن کلفت (رنج و مشقت) است؛ یعنی دل دردمند. نیز ترکیباتی مانند: شه عالم‌آهنج. یکی از معانی «آهنج»، «آهنگ» (قصد و اراده) است (دهخدا، ۱۳۶۶: مدخل «آهنج»). شه عالم‌آهنج یعنی شاهی که آهنگ (اراده و عزم) او عالم (گشتن در عالم) است (نظامی، ۱۳۷۸: ۷۴۵). دشت بساط کوه‌بالین: کسی که بساط (فرش و بستر) او دشت است و بالین (بالش و متکای) او کوه؛ یعنی کسی که در دشت و کوه سکنی دارد (همان: ۳۸۰). خاک‌بهر: کسی که بهر (بهره و نصیب) او خاک است؛ یعنی کسی که جز خاک که چیز بی‌ارزشی است، بهره‌ای ندارد (همان: ۹۶). خَسک‌بستر: کسی که بسترش خَسک (خس و خار) است؛ یعنی کسی که روی خار می‌خوابد (بیدل، ۱۳۶۶: ۱۱۰/۱). معاش خنده‌عنوان: معاشی که عنوان (دبیاچه و آغاز؛ مجازاً: ظاهر) آن خنده است؛ یعنی معاشی که به‌ظاهر رضایت‌بخش است (همان: ۵۹۷/۲). خاک تامل‌پیشه: خاک (مجازاً: انسان) که پیشه‌اش تامل است؛ یعنی انسان اندیشمند و ژرف‌نگر (همان: ۶۴۶/۱).

ب. ترکیب اسنادی اسمی تشبیهی

در جمله زیربنایی این ترکیب، یک رابطه نحوی از نوع اسنادی تشبیهی وجود دارد. ترکیب

از هم‌نشینی «اسم» با «اسم» به وجود می‌آید و همواره مسندالیه، «مشبه» و مسند، «مشبه‌به» است. در صفت مرکبی که از دو اسم تشکیل می‌یابد، گاهی یک اسم به اسم دیگر تشبیه می‌شود (مقرّبی، ۱۳۷۲: ۲۲).

– اسم (مسند و مشبه‌به) با اسم (مسندالیه و مشبه)

زمانه‌گردش و اندیشه‌رفتار چو شب کارآگه و چون صبح بیدار

(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۰۵)

زمانه‌گردش: چیزی که گردشش مانند زمانه است. اندیشه‌رفتار: چیزی که رفتار (حرکت) آن مانند اندیشه است. وجه شبه هر دو ترکیب، شتاب و سرعت است. شاعر، این صفت‌های تشبیهی را در وصف «شیدیز» ساخته است. در هر دو مورد، مشبه‌به یک عنصر انتزاعی است؛ یعنی تشبیه از نوع محسوس به معقول است. نظامی در جای دیگر برای توصیف اسب، ترکیب «بادرفتار» را به کار برده به معنی اسبی که حرکتش مانند باد است. این قیامت‌جلوه همچون گردش چرخ دورنگ برده است از کف جهانی را عنان اختیار

(بیدل، ۱۳۶۶: ۱۳۷/۱)

قیامت‌جلوه: چیزی که جلوه‌اش مانند قیامت، آشوبگر است. شاعر این صفت را برای «چشم» ساخته است که هر کس آن را می‌بیند، در درونش جنبش و آشفتگی به وجود می‌آید. نیز ترکیباتی مانند قیامت‌روز: کسی که روز او در آشفتگی مانند قیامت است (نظامی، ۱۳۷۸: ۱۰۵). خیزران‌دم: اسبی که دمش در بلندی و محکمی مانند خیزران (نی) است (همان: ۸۱). خضر چشمه‌رای: خضری که رای (اندیشه) او در جوشندگی مانند چشمه است (همان: ۱۳). اژدهادست: کسی که دستش در قوی بودن مانند اژدهاست (همان: ۴۲۸). سایه‌طبعان: کسانی که طبعشان در سیاهی و کدری مانند سایه است (بیدل، ۱۳۶۶: ۱۲۰/۱). ساقی شررباده: ساقی‌ای که باده‌اش در گرمی و حرارت مانند شرر است (همان: ۱۱۰/۱). نهنگ توفان‌نفس: نهنگی که نفس (دم) آن در شدت غرش و خروش، مانند توفان است (همان: ۴۳۴/۱). حباب‌اعتبار: کسی که اعتبار (مقام و ارج) او در شکنندگی و زودگذری مانند حباب است (همان: ۲۲۸/۱).

در ترکیبات اسنادی تشبیهی هر دو شاعر، یک رابطه تشبیهی کلی وجود دارد؛ یعنی عنصری که در جایگاه مشبه قرار می‌گیرد، به عنصری تشبیه می‌شود که در جایگاه مشبه‌به قرار دارد. یک نوع دیگر از تشبیهات ترکیبی وجود دارد که مسندالیه (مشبه) به

یکی از اجزای مسند (مشبه‌به) تشبیه می‌شود؛ مانند ترکیب «اشقرِ گورسُم» و «طوطی سرشت» در این ابیات نظامی و بیدل:

اشقرِ گورسُم چو زین کردی گور بر گردش آفرین کردی
(نظامی، ۱۳۷۸: ۴۴۷)

اشقرِ گورسُم: اشقر (اسب سرخ‌پال) که سُمش مانند سم گور (گورخر) محکم است.
جهان آیینۀ وهم است و این طوطی سرشتان نفس پرداز تقلیدند و می‌گویند الهی
(بیدل، ۱۳۶۶: ۷۹۳/۲)

طوطی سرشتان: کسانی که سرشتشان مانند سرشت طوطی است. یعنی کورکورانه فقط تقلید می‌کنند.

نیز ترکیباتی مانند: حور سرشت: کسی که سرشتش مانند سرشت حور است (نظامی، ۱۳۷۸: ۴۸۰). کیخسرو جمشید هوش: کیخسروی که هوش او مانند هوش و دانایی جمشید است (همان: ۱۳). گل کافور بوی مشک نسیم: گلی که بوی آن مانند کافور و نسیم (مجازاً: بوی) آن مانند مشک است (همان: ۵۶۶). شاه سلیمان بارگاه: شاهی که بارگاهش مانند بارگاه سلیمان است (بیدل، ۱۳۶۶: ۵۹۱/۱). عیسی دم لقمان خصال خضری: کسی که دم او مانند دم عیسی و خصال او مانند خصال لقمان و پی (پای) او مانند پی خضر است (همان: ۱۳۶/۱).
در ژرف ساخت این ترکیبات تشبیهی، قبل از مشبه‌به، یکی از اجزای آن قرار می‌گیرد و نقش «مضاف» برای مشبه‌به دارد؛ در واقع مشبه، به آن جزء مشبه‌به تشبیه می‌شود. در ترکیب «اشقرِ گورسُم»، سم اشقر به سم گور تشبیه شده است؛ یعنی تشبیه مشبه به یک جزء از مشبه‌به (سم گور)، ولی در ترکیب «توفان نفس»، نفس (مشبه) به کل توفان (مشبه‌به) تشبیه شده است نه به یک جزء از آن.

- اسم (مسندالیه و مشبه) با اسم (مسند و مشبه‌به)

شاهِ فلک تاج سلیمان نگین مفخر آفاق فلک، فخر دین
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۳)

شاهِ فلک تاج: شاهی که فلک مانند تاج برای اوست.

نگاه ناتوانش سرمه کرد اجزای امکان را قیامت دستگاهی‌های این مژگان عصا بنگر
(بیدل، ۱۳۶۶: ۳۷۵/۲)

نگاه مژگان عصا: نگاهی که مژگان مانند عصا برای اوست. بیدل در غزل دیگری همین ترکیب تشبیهی را این گونه بیان کرده است: «به دست نرگس بیمارش از مژگان عصا بنگر» (همان: ۲۷۰/۲).

نیز ترکیباتی مانند ستاره سریر: کسی که ستاره مانند سریر (تخت پادشاهی) برای اوست. شاعر برای نشان دادن مقام اغراق آمیز ممدوح، این ترکیب را ساخته است (نظامی، ۱۳۷۸: ۴۶۹). نفس سرمایه: کسی که نفس (دم و زندگی) مانند سرمایه (مال و ثروت) برای اوست (بیدل، ۱۳۶۶: ۲۵/۲). شاه قدم بارگاه: شاهی که قدمش مانند بارگاه است؛ یعنی در مقابل قدمش مردم آن قدر به سجده می افتند که گویی بارگاه پادشاهی است (همان: ۱۱۱/۱).

۳-۲. ترکیب متممی

«در ترکیبات متممی، یکی از اجزای ترکیب، متمم جمله زیرساختی است» (محمودی بختیاری، ۱۳۸۹: ۳۴). ترکیبات متممی با توجه به حروف اضافه آنها، به چندین نوع تقسیم می شود: «متممی "به ای" (*dative compound*)، متممی "از ی" (*ablative compound*)، متممی "در ی" (*locative compound*)، و متممی "با ی" (*instrumental compound*)» (همان: ۳۴-۳۵). ترکیب های متممی در اشعار نظامی و بیدل در ساختارهای گوناگون «اسم» با «اسم»، «اسم» با «بن فعل»، «اسم» با «صفت»، «اسم» با «جزء غیرفعلی فعل مرکب» به وجود آمده است.

الف. ترکیب «اسم» با «صفت»

در این ترکیب که از هم نشینی «اسم» با «صفت» و «صفت» با «اسم» به وجود می آید، اسم همواره نقش «متمم» و صفت نقش «مسند» دارد:

– اسم (متمم) با صفت (مسند)

مجنون مشقت آزموده دل کاشسته و جگر دروده

(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۸۷)

مجنون مشقت آزموده: مجنونی که با مشقت آزموده شده (ریاضت دیده و ورزیده) است.

تا توانی قطع کن بیدل ز ابنای زمان آشنای کس نگردند این حیایگانه ها

(بیدل، ۱۳۶۶: ۳۴۱/۱)

حیایگانه ها: کسانی که از حیا بیگانه هستند؛ یعنی افراد بی حیا و بی آبرو.

نیز ترکیباتی مانند: چشم آشنا: کسی که در چشم (نظر) آشناست؛ یعنی کسی که بیگانه و

غریبه نیست (نظامی، ۱۳۷۸: ۱۱۲). حصار بسته: کسی که در حصار (بند و زندان) بسته (محبوس) شده است (همان: ۳۹۰). وطن آواره: کسی که در وطن آواره است (بیدل، ۱۳۶۶: ۵۹۶/۲). خاک غبار آماده: خاک (مجازاً: جسم) که برای غبار (برای غبار و محو شدن) آماده است (همان: ۲۵۲). حیا منسوب: کسی که به حیا منسوب است؛ یعنی کسی که با حیا است (همان: ۱۴۳/۱).

– صفت (مسند) با اسم (متمم)

روبه یک فن نفس سگ شنید خانه دو سوراخ به واجب گزید
(نظامی، ۱۳۷۸: ۵۶)

روبه یک فن: روباهی که در فن (مکر و حيله) یک (یگانه) است؛ یعنی روباه خیلی مکار و ماهر در حيله گری.

نغمه رنگ افتاده نقش بی نشان تأثیر ما مطربی کو کز سر ناخن کشد تصویر ما؟
(بیدل، ۱۳۶۶: ۴۷۴/۱)

نقش بی نشان تأثیر: نقش (تصویر) که از تأثیر بی نشان است؛ یعنی نقشی که بدون هیچ گونه تأثیر گذاری است.

و نیز ترکیباتی مانند قادر سخن: کسی که قادر به سخن (سخن گفتن) است (نظامی، ۱۳۷۸: ۹۹). آشنا نظر: کسی که در نظر (مقابل چشم همگان) آشنا (معروف و مشهور) است؛ یعنی فرد روشناس و شناخته شده (همان: ۴۹۳). نرم شمشیر: کسی که در شمشیر (شمیر زدن) نرم (سست و زبون) است (همان: ۴۷۶). منفعل گفتار: کسی که در گفتار، منفعل (خجل و شرمسار) است (بیدل، ۱۳۶۶: ۱۳۴/۱). ظالم سرشتان: کسانی که در سرشت (ذات و فطرت) ظالم اند؛ یعنی کسانی که ظلم در ذاتشان سرشته شده است و به جز ستم کار دیگری نمی کنند (همان: ۱۶/۱). گرم استغفار: کسی که در استغفار (طلب آمرزش)، گرم (پویا و ساعی) است (همان: ۳۴۵/۲). رنگ پریده رو: رنگی که از رو پریده است (همان: ۴۵۶/۱).

ب. ترکیب «اسم» با «اسم»

این ترکیب از هم نشینی «اسم» با «اسم» به وجود می آید. اسم دوم همواره نقش «متمم» دارد و اسم اول در جایگاه «مضاف الیه» به کار می رود.

– اسم (مضاف الیه) با اسم (متمم)

چو سیاره شتاب آهنگ می بود ز ره رفتن به روز و شب نیاسود
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۱۷)

شتاب‌آهنگ: چیزی که در آهنگِ (عزم) شتاب است. شاعر، این ترکیب وصفی را دربارهٔ «شبدیز» ساخته است.

من سراپا احتیاج و چرخ دون پرور خسیس من طراوت‌انتظار و ابر احسان شعله‌بار
(بیدل، ۱۳۶۶: ۱۳۸/۱)

طراوت‌انتظار: کسی که در انتظارِ طراوت (تر و تازگی و خارج شدن از نیازمندی) است. نیز ترکیباتی مانند فرصت‌کمین: کسی که در کمین فرصت است (همان: ۵۲۴/۲). عملِ مکافات‌کمین: عملی که در کمین مکافات (سزای بد دیدن) است؛ یعنی عملی که سزای خود را خواهد دید (همان: ۸۴۲).

ج. ترکیب «اسم» با «بن فعل»

در این ترکیب، اسم نقش «متمم» دارد.

مرغ الهی قفس‌پر شده قالبش از قلب سبک‌تر شده
(نظامی، ۱۳۷۸: ۶)

مرغ الهی قفس‌پر: مرغ الهی که با قفس می‌پرد. مرغ الهی استعاره از روح است و قفس استعاره از جسم. این ترکیب، اشاره به معراج جسمانی پیامبر (ص) دارد.

یارانِ عدم‌تاز، غبار تپشی چند پیش از تو فشاندند در این دشت و در از خود
(بیدل، ۱۳۶۶: ۱۸/۲)

یارانِ عدم‌تاز: یارانی که به عدم (فنا و نیستی از خود) می‌تازند.

نیز ترکیباتی مانند زخمِ پهلو‌گذار: زخمی که از پهلو می‌گذرد (عبور می‌کند)؛ یعنی ضربه‌ای که آسیب و جراحت عمیقی به پهلو وارد می‌کند (نظامی، ۱۳۷۸: ۶۷۲). لعل‌طراز: کسی که با لعل (مجازاً: نور و روشنایی) می‌طرازد (می‌آراید) (همان: ۱). نامیهٔ اعتکاف‌نشین: نامیه (رستنی و نبات) که در اعتکاف (گوشه) می‌نشیند؛ یعنی نامیه و نباتی که از بین می‌رود (همان: ۴۸۱). نظر‌نواز: کسی که با نظر (نگاه) می‌نوازد (مهربانی و شفقت می‌کند) (همان: ۴۵۸). قدم‌اندیش: کسی که به قدم (مجازاً: راه و مسیر) می‌اندیشد (بیدل، ۱۳۶۶: ۷۷۳/۲). گل ابدپیوند: گلی که به ابد می‌پیوندد؛ یعنی گلی که همیشگی است و فنا در آن راه ندارد (همان: ۱۳۱/۱). سوار گروتاز: سواری که به گرو می‌تازد (همان: ۶۵۳). نَفَسِ معنی‌رس: نفس (مجازاً: دعا و همت درونی) که به معنی می‌رسد (همان: ۵۸۲).

د. ترکیب «اسم» با «جزء غیرفعلی فعل مرکب»

در این ترکیب، جزء اول که اسم است، نقش «متمم» دارد.

گاهی از آن حلقه زانو قرار حلقه نهد گوش فلک را هزار
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۸)

حلقه زانو قرار: حلقه‌ای که بر زانو قرار می‌گیرد. این ترکیب در اینجا اشاره به خمیدگی انسان دارد که زانوهایش را مقابل خود جمع می‌کند و دست‌هایش را بالای زانو حلقه می‌کند.

قانع از هستی عدم‌تغییر به خیالی چو گرده تصویر
(بیدل، ۱۳۶۶: ۱۲۰/۳)

هستی عدم‌تغییر: هستی‌ای که به عدم (فنا و نیستی) تغییر می‌کند؛ یعنی هستی‌ای که رو به زوال و نابودی می‌رود.

نیز ترکیباتی مانند خورشیدسواران: کسانی که بر خورشید سوار می‌شوند. سوار شدن در اینجا مجازاً به معنی تسلط یافتن و چیره شدن است (دهخدا، ۱۳۶۶: مدخل «سوار»). این ترکیب کنایه از سحرخیزان و اولیای الهی است که هم قبل از طلوع خورشید بیدار می‌شوند و هم صاحب خوارق عادت و کرامت هستند (نظامی، ۱۳۷۸: ۳۵). جهان‌داور آفرینش‌پناه: جهان‌داور (خدا) که به آفرینش (مجازاً: آفریده‌شده‌ها و مخلوقات) پناه می‌دهد (همان: ۶۲۹). همت معنی‌نگاه: همت (ضمیر و دل) که به معنی نگاه می‌کند؛ یعنی دنبال معنی (معنویت و عالم روحانی و غیبی) است (بیدل، ۱۳۶۶: ۷۷۰/۲). دل هوس‌تعمیر: دلی که با هوس تعمیر می‌شود (مرمت یا ساخته می‌شود)؛ یعنی دل هوسناک (همان: ۱۷/۳). نفس‌خو: کسی که به نفس (مجازاً: هوی و هوس) خو می‌کند (همان: ۵۸۲/۱). ذات شرف‌ایجاد: ذات (شخص و وجودی) که با شرف، ایجاد (آفریده) می‌شود. شاعر این ترکیب را درباره کسی ساخته که ذاتاً شریف و بزرگوار است (همان: ۱۲۱/۱).

۳-۱-۳. ترکیب فاعلی

«در این ترکیب، یکی از اجزای موجود در واژه، فاعل جمله زیرساختی است. به عبارت دیگر، یک جزء واژه در جمله پایه، نقش فاعل را بر عهده دارد» (محمودی بختیاری، ۱۳۸۹: ۳۴). «در این ترکیب‌ها نهاد و بن فعل از میان اجزای جمله زیربنایی باقی مانده‌اند و بقیه اجزا حذف شده‌اند» (افراشی، ۱۳۹۱: ۹۷). ترکیب فاعلی از هم‌نشینی «اسم» با «بن فعل» به وجود می‌آید.

– اسم (فاعل) با بن فعل

از پی نقلان می بوسه‌خیز چشم و دهان شکر و بادام‌ریز
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۶)

می بوسه خیز: می ای که بوسه (مجازاً: لذت) از آن می خیزد؛ یعنی می لذت بخش.
 چو چشم چشمه خورشید حیرتی داریم تو ای مژه ز چه خس پوش کرده ای ما را؟
 (بیدل، ۱۳۶۶: ۴۷۵/۱)

خس پوش: چیزی که خس آن را می پوشاند. خس اینجا استعاره از مژه است که چشم را می پوشاند.

نیز ترکیباتی مانند فسون پیرآموز: فسونی که پیر (یک شخص مجرب) آن را می آموزد (نظامی، ۱۳۷۸: ۵۰۸). مرحله های ریگ جوشان: مرحله هایی (منزلی) که ریگ در آن می جوشد (گرم و تفته می شود) (همان: ۳۵۹). انگشترس: چیزی که انگشت به آن می رسد. این ترکیب کنایه از چیزی است که به آن عیب و خرده گرفته می شود (همان: ۱۲). شعله یاقوت بار: شعله ای که یاقوت (استعاره از شررهای آتش) از آن می بارد (بیدل، ۱۳۶۶: ۱۳۶/۱). حسن صفایرا: حسنی که صفا آن را می پیراید و زیبا می کند (همان: ۵۷۸). نرگستان های گل جوش: نرگستان هایی که گل در آن می جوشد (بسیار می روید).

۳-۴. ترکیب مفعولی

«این ترکیب که زایاترین نوع ترکیب نحوی در زبان فارسی به شمار می رود، حاوی مفعول جمله اصلی در نقش یکی از اجزای سازنده ترکیب است؛ یعنی در این ترکیب، یک جزء از واژه ساخته شده در جمله پایه، نقش مفعول را بر عهده دارد» (محمودی بختیاری، ۱۳۸۹: ۳۴). ترکیب های مفعولی در ساختار، از هم نشینی «اسم» با «بن فعل» و «اسم» با «جزء غیر فعلی فعل مرکب» به وجود می آیند.

- اسم (مفعول) با بن فعل

بیا ساقی آن آب حیوان گوار به دولت سرای سکندر بیار

(نظامی، ۱۳۷۸: ۶۱۷)

آب حیوان گوار: حیوان در اینجا به معنی «زندگی» و آب کنایه از «شراب» است. آب حیوان گوار، یعنی آبی (شرابی) که حیوان (زندگی) را می گوارد (خوش و لذت بخش می کند). بین آب و حیوان ایهام تناسب وجود دارد.

تا جنبش تار نفس افسانه طراز است بیدل به کمند رگ خواب است دل ما

(بیدل، ۱۳۶۶: ۳۲۶/۱)

افسانه‌پرداز: کسی که افسانه را می‌طرازد (ترتیب می‌دهد و می‌سازد) و می‌گوید؛ افسانه‌گو.
در اینجا مجازاً به معنی سخن گفتن و تکلم کردن است.

نیز ترکیباتی مانند همت چشم‌افسا: همت (دعا و سحر و افسون) که چشم را می‌افساید (تسخیر می‌کند؛ رام و خواب‌آلود می‌کند) (نظامی، ۱۳۷۸: ۱۹۷). مرد دانش‌بسیج: مردی که دانش را می‌بسیجد (می‌اندوزد)؛ یعنی مرد صاحب دانش (همان: ۸۱۶). خطِ خونی‌رهان: خطی (نوشته و فرمانی) که خونی (قاتل) را می‌رهاند؛ یعنی از مجازات نجات می‌دهد (همان: ۵۹۳). پرورش‌آموز: کسی که پرورش (تربیت و علم و حکمت) می‌آموزد (همان: ۱). دل‌خر: کسی که دل را می‌خرد یا می‌رباید (همان: ۱۴۹). کوره طبعیت‌پز: کوره‌ای که طبیعت (خاک و گل؛ مجازاً: انسان) را می‌پزد (آزموده و مجرب می‌کند). کوره استعاره از دنیاست (همان: ۴۳۶). جلوه طاق‌گداز: جلوه‌ای که طاقت (توان آدمی) را می‌گدازد (بیدل، ۱۳۶۶: ۷۷۲/۲). پایه‌بخش: کسی که پایه (مقام و درجه) می‌بخشد (همان: ۲۸۸/۱). صبح تبسم‌ریز: صبحی که تبسم (طراوت و لطافت) می‌ریزد (همان: ۳۴۶).

- اسم (مفعول) با جزء غیرفعلی فعل مرکب

هست بسیار فرق در رگ و پوست از خدادوست تا خدایی‌دوست
(نظامی، ۱۳۷۸: ۴۵۷)

خدایی‌دوست: کسی که خدایی (سروری) را دوست دارد.

آفت‌ایجاد است طبع از دستگاه خودسری دختر رز فتنه‌ها می‌زاید از بی‌شوهری
(بیدل، ۱۳۶۶: ۷۷۳/۲)

آفت‌ایجاد: طبعی که آفت را ایجاد می‌کند.

نیز ترکیباتی مانند چشم آهوشکار: چشمی که آهو را شکار می‌کند؛ یعنی چشم آن‌قدر زیباست که آهو را اسیر خود می‌کند. شاعر در این ترکیب، با تشبیه مضمّر و مرجّح، چشم معشوق را به چشم آهو تشبیه کرده و حتی به آن برتری داده‌است (نظامی، ۱۳۷۸: ۲۴۸). کلام حیرت‌انشا: کلامی که حیرت را انشا می‌کند (می‌آفریند)؛ یعنی کلامی که سبب حیرت می‌شود (بیدل، ۱۳۶۶: ۵۲۲/۲). احسان جفاتمهد: احسانی که جفا را تمهید می‌کند (آماده می‌کند و می‌گسترده) (همان: ۴۶۹/۱). سنبل نشاط‌شکار: سنبل (زلفی) که نشاط را شکار می‌کند؛ یعنی شادی و خوشی عاشق را از بین می‌برد (همان: ۱۲۸/۱).

۳-۱-۵. ترکیب قیدی

در ترکیبات قیدی، قید از نوع «صفتی» است. این ترکیب هم از هم‌نشینی «صفت» (قید) با «بن فعل» ساخته می‌شود.

– صفت (قید) با بن فعل

صبح مفردرو حمایل‌کش در رکابت نفس برآرد خوش
(نظامی، ۱۳۷۸: ۴۳۰)

صبح مفردرو: صبحی (خورشیدی) که مفرد (به‌تنهایی) می‌رود (در آسمان سیر می‌کند).
رفیق وحشت من غیر داغ دل نمی‌باشد در این غربت سرا خورشید تنهاگرد را مانم
(بیدل، ۱۳۶۶: ۵۲۵/۲)

خورشید تنهاگرد: خورشیدی که تنها می‌گردد.

نیز ترکیباتی مانند: خدای رایگان‌آمروز: خدایی که رایگان (بدون چشمداشت) می‌آمزد
(نظامی، ۱۳۷۸: ۸۵). خُرداندیش: کسی که خُرد (باریک و دقیق) می‌اندیشد (همان: ۵۲۲).
رایگان‌گرد: کسی که رایگان (هرزه و یاهه) می‌گردد (همان: ۳۵۶). سایه‌گران‌نورد: سایه‌ای
که گران (به‌کندی) می‌نوردد (راه طی می‌کند و حرکت می‌کند) (همان: ۳۱۴). حرص‌هرزه‌تاز:
حرصی که هرزه (بیپوده) می‌تازد (بیدل، ۱۳۶۶: ۲۰/۲). سراسیمه‌تاز: چیزی که سراسیمه
(آشفته و پریشان) می‌تازد (همان: ۷۹۳/۳).

۳-۲. ترکیبات درون‌مرکز

در ترکیبات درون‌مرکز، «یکی از اجزای آن، هسته معنایی و اجزای دیگر، توصیف‌گر آن محسوب می‌شوند» (افراشی، ۱۳۹۱: ۸۶). ترکیبات درون‌مرکز در اشعار نظامی و بیدل به دو گروه «ترکیبات اضافی» و «ترکیبات وصفی» تقسیم‌بندی می‌شوند.

۳-۲-۱. ترکیب اضافی

در این نوع ترکیب‌ها، بین اجزای ترکیب، حالت اضافی وجود دارد و از هم‌نشینی «اسم» با «اسم» به وجود می‌آیند. در این نوع ترکیب، اجزای سازنده واژه، نقش مضاف و مضاف‌الیه را در جمله ایفا می‌کنند (صفوی، ۱۳۹۱: ۱۸۱).

– اسم (مضاف‌الیه) با اسم (مضاف)

می‌ای کز خودم پای لغزی دهد چو صبحم دماغ دماغزی دهد
(نظامی، ۱۳۷۸: ۶۷۶)

پای لغز: لغز (لغزش) پا. این ترکیب کنایه از فروافتادن و مستی است. ساز و برگ بزم اصلاح نشاط آماده شد سبزه‌نشر در بغل جوشید و سنبل رگ‌شمار (بیدل، ۱۳۶۶: ۱۳۵/۱)

بزم اصلاح نشاط: اصلاح (سر و سامان دادن و به نیکویی آراستن) بزم نشاط. اصلاح به معنی نیکو کردن و به صلاح آوردن است (دهخدا، ۱۳۶۶: مدخل «اصلاح»).

نیز ترکیباتی مانند فلک طرح: طرح (شالوده و پیکر) فلک (نظامی، ۱۳۷۸: ۱۲). شب‌افسانه: افسانه شب؛ افسانه و حکایاتی که قدیم در شب‌ها می‌گفتند (همان: ۷۲۵). فرصت‌دشمن: دشمن فرصت (بیدل، ۱۳۶۶: ۵۵۲/۱). تحمل طاقت اسباب: یعنی توانایی حمل کردن و برداشتن اسباب (تعلقات) (همان: ۱۵۷). اقامت آرزو: یعنی آرزو و امید توقف کردن و ماندن (همان: ۷۷۸/۲). نفس قاصدان: قاصدان نفس (سخن) (همان: ۵۹۳/۱).

۲-۲-۳. ترکیب وصفی

«این ترکیب از نظر ساخت مانند ترکیب اضافی است، به این معنا که در اینجا با صفت و موصوف‌هایی سر و کار داریم که کسره بین آنها حذف شده و کل ساخت آن‌ها به یک عنصر واحد تبدیل شده است» (محمودی بختیاری، ۱۳۸۹: ۳۵). در این ترکیب که از هم‌نشینی «صفت» با «اسم» به وجود می‌آید، جزء دوم همواره نقش موصوف دارد و جزء اول نقش صفت.

- صفت با اسم (موصوف)

سحر حلالم سحری قوت شد نسخ کن نسخه هاروت شد

(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۹)

سحری قوت: قوت سحری؛ غذایی که در چاشتگاه می‌خورند. این ترکیب در اینجا اشاره به نیایش‌ها و عبادت‌های سحرگهان شاعر دارد که بن‌مایه‌های اشعارش را تشکیل می‌دهند.

عشق نپسندید ما را هرزه‌صید اعتبار ورنه در کیش اثر عبرت‌خدنگی داشتیم

(بیدل، ۱۳۶۶: ۶۳۰/۲)

هرزه‌صید: صید هرزه.

نیز ترکیباتی مانند خشک افسانه: افسانه (سخن و حکایت) خشک (بی‌فایده و بی‌حاصل) (نظامی، ۱۳۷۸: ۱۰۶). بهیمی سُم: سُم بهیمی (حیوانی) (همان: ۴۳۶). هرزه‌نوا: نوا هرزه (بیدل، ۱۳۶۶: ۳۸۲/۱).

۴. نتیجه

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که بسیاری از ترکیبات ابهام‌زا در اشعار نظامی و بیدل که به صورت فشرده و به شکل واژه مرکب در روساخت جمله ظاهر شده‌اند، در ژرف‌ساخت، یک جمله کامل با روابط نحوی و معنایی هستند. این ترکیبات براساس قواعد گشتاری، با یک یا چند گشتار از ژرف‌ساخت به روساخت تبدیل شده و در ساختار، یک واژه مرکب مبهم به وجود می‌آورند و معنی و مفهوم ترکیب را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برند. براساس تجزیه ژرف‌ساختی، ترکیبات ابهام‌زای نظامی و بیدل، الگوهای گوناگون «روابط نحوی» دارند که بعضی از این الگوها از نظر «معنا» در زبان معیار وجود ندارد. این مقاله همچنین نشان می‌دهد که شاعران سبک هندی، آغازگر خلق این گونه ترکیبات نیستند، بلکه این نوع ترکیبات ابهام‌زا، در شعر نظامی، شاعر بزرگ ترکیب‌ساز ادبیات فارسی، نیز وجود دارد. علاوه بر یکسان بودن ساختارهای گوناگون ترکیبات خاص و ابهام‌زای نظامی و بیدل، در بسیاری از موارد، وجود تشابه لفظی ترکیب، مانند: رایگان‌گرد (نظامی) و آواره‌گرد (بیدل) و قفس‌پر (نظامی) و قفس‌بیز (بیدل) بیانگر این است که شاعران ترکیب‌ساز سبک هندی، به شاعران قبل از خود در ساخت ترکیبات ابهام‌زا نظر داشته‌اند.

منابع

- افراشی، آرزیتا (۱۳۹۱)، *ساخت زبان فارسی*، چاپ هفتم، تهران، سمت.
- احمدی، بابک (۱۳۸۰)، *ساختار و تأویل متن*، چاپ پنجم، تهران، مرکز.
- حسینی، حسن (۱۳۸۷)، *بیدل، سپهری و سبک هندی*، چاپ چهارم، تهران، سروش.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۶۶)، *کلیات بیدل*، سه جلد، به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، چاپ اول، تهران، الهام.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۶)، *نعت‌نامه*، چاپ اول، تهران، مجلس شورای ملی.
- شفایی، احمد (۱۳۶۳)، *مبانی علمی دستور زبان فارسی*، چاپ اول، تهران، نوین.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، *شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)*، چاپ اول، تهران، آگاه.
- صفوی، کورش (۱۳۹۱)، *آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی*، چاپ اول، تهران، علمی.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۲)، *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- قاسمی‌پور، قدرت (۱۳۹۰)، «ترکیب‌سازی‌های واژگانی در پنج گنج نظامی»، *مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*، سال سوم، شماره ۲، ص ۱۱۷-۱۳۶.

- کاظمی، محمد کاظم (۱۳۸۷)، *کلید در باز (رهیافت‌هایی در شعر بیدل)*، تهران، سوره مهر.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، *دستور زبان فارسی معاصر*، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- محمودی بختیاری، بهروز (۱۳۸۹)، «ترکیب‌های نحوی در زبان فارسی»، *مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، سال بیست‌وسوم، بهار، شماره ۳، ص ۳۲-۳۶.
- مستأجر حقیقی، محمد (۱۳۶۹)، «نگاهی به واژه‌های مرکب فارسی بر پایه نظریه زایاگشتاری»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال بیست‌وسوم، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان، ص ۲۴۵-۲۵۵.
- مقرب، مصطفی (۱۳۷۲)، *ترکیب در زبان فارسی*، چاپ اول، تهران، توس.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸)، *کلیات حکیم نظامی گنجوی*، مطابق نسخه تصحیح‌شده وحید دستگردی، چاپ اول، تهران، بهزاد.
- (۱۳۸۳)، *هفت پیکر نظامی گنجوی*، به تصحیح برات زنجانی، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران.
- نوروزی، زینب (۱۳۸۹)، «هنجارگریزی در خمسه‌ی نظامی»، *فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۱۷، ص ۴۹-۶۷.